

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۷، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۵

صفحات ۴۰۵ تا ۴۳۵

بررسی جامعه‌شناختی حقوق فراملی، جهانی‌شدن و همبستگی

جهانی

اسداله بابایی فرد*

استادیار گروه علوم اجتماعی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۲۴)

چکیده

در این پژوهش رابطه میان حقوق فراملی، جهانی‌شدن و همبستگی جهانی بررسی شده و از رویکرد کارکردگرایی ساختی تالکوت پارسونز به عنوان چارچوب نظری پژوهش استفاده شده است. این پژوهش مبتنی بر این پیش فرض است که اگر میان نظام حقوقی و دیگر نظام‌های جامعه سازگاری وجود نداشته باشد، در جامعه نابهنجاری پدیدار خواهد شد. سپس درباره موضوع حقوق فراملی، حقوق طبیعی و حقوق بشر بحث خواهد شد. در پایان، با تلفیق رویکرد کارکردگرایی ساختی و رویکرد جهانی‌شدن، می‌توان گفت که امروزه به دلیل گسترش روابط بین‌المللی امکان برقراری امنیت و عدالت در سطح جهانی بر اساس نظام‌های حقوقی خاص وجود ندارد و تنها از طریق اجماع جهانی می‌توان به آن‌ها دست یافت. سازمان‌های حقوقی بین‌المللی می‌توانند نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند. همبستگی جهانی تنها از طریق برقراری گفت‌وگوی آزادانه میان ملت‌های مختلف و مشارکت آن‌ها در جامعه جهانی امکان‌پذیر خواهد بود.

واژگان کلیدی

جامعه‌شناختی، جهانی‌شدن، حقوق فراملی، کارکردگرایی ساختی، همبستگی جهانی.

مقدمه

رابطه میان حقوق و جامعه، و به تبع آن، رابطه بین علم حقوق و علم جامعه‌شناسی، یکی از موضوعاتی است که در دهه‌های اخیر مورد بحث صاحب‌نظران جامعه‌شناسی و حقوق‌دانان بوده است. از هنگامی که جامعه‌شناسی به دنبال تلاش‌های متفکرانی همچون امیل دورکیم (Emile Durkheim) به لحاظ آکادمیک رسمیت یافت، تا به امروز همواره میان جامعه‌شناسان و دیگر دانشمندان در زمینه اجتماعی تلقی کردن پدیده‌های انسانی جدال‌های مختلفی وجود داشته است. چنین جدال‌هایی آنگاه که جامعه‌شناسی حتی تمامی شناخت بشری را محصول جامعه و شرایط اجتماعی می‌داند، شدت خاصی می‌یابد. جامعه‌شناسی معرفت که محصول چنین نگرشی است، مبتنی بر این پیش‌فرض است که تمامی معرفت بشری به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در جامعه زمینه دارند. در خصوص حقوق نیز جامعه‌شناسان معتقدند حقوق و مقررات حقوقی محصول جامعه‌اند، به همین دلیل هر جامعه‌ای دارای نظام حقوقی خاصی است و از سوی دیگر، در گذر تاریخ به علت بروز دگرگونی‌های مختلف معرفتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، آن نظام حقوقی دگرگون می‌شود. به‌طور کلی، امروزه جامعه‌شناسی وارد حوزه‌های مختلف معرفت بشری شده و زمینه‌های اجتماعی آن‌ها را به بحث و بررسی گذاشته است. حتی صاحب‌نظران علوم دیگر نیز به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند با بهره‌گیری از رویکردها و داده‌های جامعه‌شناختی، شناخت بیشتر و بهتری نسبت به حوزه علمی تخصصی خود پیدا کنند. درباره رابطه حقوق و جامعه‌شناسی نیز ملاحظه می‌شود که در آغاز میان حقوق‌دانان و جامعه‌شناسان درباره اجتماعی تلقی کردن حقوق اختلاف نظرهایی وجود داشت؛ درحالی که امروزه علم حقوق بسیاری از پیش‌فرض‌های جامعه‌شناسی درباره اجتماعی بودن حقوق را پذیرفته است. یکی از مسائل اساسی در زمینه حقوق و مقررات حقوقی، مسئله «نسبی» بودن یا «جهانی» بودن آن است.

مسئله در بخش مهمی از تاریخ بشر، جوامع انسانی اغلب به‌گونه‌ای منزوی از یکدیگر زندگی می‌کردند؛ درحالی که در قرون اخیر، به ویژه از اوایل قرن بیستم، ارتباطات میان جوامع در حوزه‌های مختلف به‌طور بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است (ر.ک. لوکلر، ۱۳۸۴)؛ ازاین‌رو، بخش مهمی از موضوعات ملی یا منطقه‌ای دارای بازتاب‌ها و تأثیرات جهانی شده‌اند. موضوعات حقوقی نیز در این زمینه جنبه‌ای جهانی یافته‌اند؛ به‌گونه‌ای که امروزه برقراری نظم، امنیت، عدالت و همبستگی در سطح جهانی به «اجماع جهانی» وابسته شده است. اما آنچه مسلم است، این است که در این زمینه، به‌ویژه در جامعه ایران، پژوهش‌های جامعه‌شناختی چندانی وجود ندارد و پژوهش‌های موجود بیشتر با تکیه بر رویکردهای حقوقی، به‌ویژه حقوق بین‌الملل،

صورت گرفته است. به همین دلیل، بررسی جامعه‌شناختی حقوق با در نظر گرفتن دگرگونی‌های آن در قلمروهای «ملی»، «منطقه‌ای» و «جهانی» کاملاً ضرورت دارد و این نوشتار با تکیه بر روش اسنادی در صدد است به بررسی چنین مسئله‌ای بپردازد و تا حدودی به برطرف کردن کاستی ادبیات پژوهش در این زمینه کمک کند.

رخدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حدود سه دهه اخیر، به‌ویژه گسترش رسانه‌های ارتباط جمعی جهانی، همچون تلویزیون ماهواره‌ای و اینترنت، باعث ظهور پدیده‌ای شده است که از آن با عنوان «جهانی‌شدن» (Globalization) یاد می‌شود. «دهکده جهانی» (Global Village) و «جامعه شبکه‌ای» (Network Society) اصطلاحاتی هستند که از سوی صاحب‌نظران ارتباطات و جامعه‌شناسی برای توصیف جهان و جامعه جدید، به‌ویژه پیوستگی‌های جوامع و مسائل آن‌ها، به کار می‌روند.^۱ پیچیدگی و به هم پیوستگی مسائل، آسیب‌ها و بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هویتی جهان و جامعه جدید به‌گونه‌ای است که برای ما یادآور تمثیل کسانی است که در یک کشتی عازم سفر هستند و سلامت همگی در گرو سلامت و امنیت آن کشتی است. از این رو، جهانی شدن برای انسان‌ها و جوامع کنونی، در بسیاری از حوزه‌های زندگی، هم دارای چالش‌ها و هم دارای فرصت‌های خاص است (ر.ک. بابایی فرد، ۱۳۹۲ و بابایی فرد و ساروخانی، ۱۳۹۱). امروزه وابستگی و همبستگی ارادی و غیرارادی کشورها و ملت‌ها به‌گونه‌ای درهم تنیده و پیچیده شده که سعادت بشری به مخاطره افتاده است و پیدایش پدیده‌های غریبی مانند تروریسم، افکار عمومی جهانی، آلودگی‌های زیست‌محیطی، افزایش دمای زمین، و بسیاری پدیده‌های نوین دیگر، همه کشورها و ملت‌ها را تحت تأثیر قرار داده است، گویی جهانی شدن به معنای یک‌دست شدن مشکلات، چالش‌ها و سعادت بشری است (رحمانی فرد، ۱۳۸۶، ص ۲۷۰). با توجه به چنین واقعیت‌هایی ضرورت دارد که اجماع جهانی در حوزه حقوقی ایجاد شود و جوامع مختلف جهان در راستای تدوین نظام حقوقی فراملی اقدام کنند. همچنین، به لحاظ نظری ضرورت دارد که رابطه میان حقوق فراملی و همبستگی جهانی در فرایند جهانی شدن و چالش‌ها و فرصت‌های آن بررسی شده، از این طریق زمینه‌های لازم برای تحقق رفاه و عدالت، آزادی، آگاهی، وحدت و امنیت در سطح جهانی فراهم آید. در همین راستا، تدوین نسل جدید حقوق بشر یک ضرورت است، زیرا

۱. این مفاهیم را به ترتیب، مارشال مک لوهان (Marshall McLuhan) و مانوئل کاستلز (Manuel Castells) مطرح کرده‌اند. از نظر آن‌ها، به دنبال گسترش وسایل ارتباط جمعی مدرن در سراسر جهان، ظهور پدیده جهانی شدن، و در نتیجه، گسترش ارتباطات فزاینده میان افراد، گروه‌ها و جوامع انسانی در دهه‌های اخیر، مسائل و آسیب‌ها و پدیده‌های جهان و جوامع جدید در تمامی حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، علمی و تکنولوژیک و زیست‌محیطی به یکدیگر گره خورده است.

نسل‌های پیشین حقوق بشر کفایت و ضمانت اجرای لازم را برای رویارویی با مسائل، چالش‌ها و بحران‌های جهانی نداشته‌اند. با توجه به مباحث مقدماتی یادشده، این پژوهش در پی یافتن پاسخ پرسش‌های زیر است:

- بین حقوق و جامعه، و به بیان دیگر، بین حقوق و نهادهای اجتماعی، چه رابطه‌ای وجود دارد؟
- نظام حقوقی در چه وضعیتی می‌تواند دچار آسیب شده، در راستای تحقق عدالت در جامعه عمل نکند؟
- حقوق فراملی یا جهانی به چه معناست و چه کارکردهایی می‌تواند برای جامعه جهانی داشته باشد؟
- حقوق طبیعی و حقوق بشر چه ارتباطی با حقوقی فراملی دارند؟
- نسبی‌نگری و نسبی‌گرایی حقوقی چیست و چه ارتباطی با حقوق فراملی دارند؟
- حقوق فراملی در فرایند جهانی‌شدن چه ضرورتی دارد و چه نقشی می‌تواند در تحقق نظم، صلح و همبستگی جهانی داشته باشد؟

حقوق به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی

یکی از کاستی‌های علم حقوق، نداشتن ارتباط یا ارتباط ضعیف آن با سایر علوم اجتماعی است؛ هر چند امروزه چنین کاستی‌هایی تا حدودی به‌واسطه پدیدار شدن و گسترش جامعه‌شناسی حقوق جبران شده است. بر اساس رویکرد جامعه‌شناسانه، «روابط حقوقی تنها یکی از جنبه‌های رفتارهای اجتماعی انسان را تشکیل می‌دهد و شناخت واقعیت این روابط بدون توجه به سایر جنبه‌های رفتار انسانی در جامعه ممکن نیست» (صانعی، ۱۳۴۷، ص یک). از این رو، می‌توان از نظریاتی که مطلقاً حقوق را دارای منشأ طبیعی می‌دانند یا آن را محصول گروه یا گروه‌های خاصی در جامعه می‌شناسند، انتقاد کرد، زیرا چنین دیدگاه‌هایی اغلب زمینه‌های گسترده‌تر اجتماعی حقوق را نادیده گرفته‌اند (همان، ص ۲۹-۱۷). اساساً نظریه پردازان کلاسیک معتقدند که حقوق محصول تلاش‌های حقوق‌دانان یا گروه‌ها و طبقات مسلط در جامعه است. برای مثال، هگل (Hegel) معتقد است که دولت مظهر خرد جمعی و جامعه است و از آنجا که خرد انسانی در دولت تبلور یافته است، دولت قادر است مناسب‌ترین قواعد حقوقی را تدوین کند (گورویچ، ۱۳۵۲، ص نوزده تا بیست و هفت). از دیدگاه ژرژ گورویچ (Georges Gurcitch)، حقوق محصول جامعه و ویژگی‌های اجتماعی - تاریخی آن است (همان، ص ۹۳-۱۱۲). از میان متفکران قرن ۱۸، مونتسکیو (Montesquieu) بر نقش چارچوب‌های اجتماعی در شکل‌گیری نظام‌های حقوقی و قوانین تأکید دارد (ارجمند سیاهپوش، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸-۱۱۷). اساساً

عواملی همچون تربیت اجتماعی، تربیت خانوادگی، نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی، ارزش‌های فرهنگی و نظام سیاسی نقشی بنیادی در شکل‌گیری نظام حقوقی جامعه دارند (صانعی، ۱۳۸۱، ص ۶۸۰-۵۳۳).

میشل فوکو (Michel Foucault) نیز به رابطه میان حقوق و جامعه، به‌ویژه رابطه میان نوع جامعه و سیستم قضایی و کیفری آن توجه کرده است. از نظر فوکو، قدرت، بنیادی‌ترین نقش را در تولید گفتمان (Discourse) دارد. هنگامی که یک گفتمان تولید و تثبیت می‌شود، طبیعتاً تلاش می‌کند که قدرت خود را در تمامی حوزه‌های زندگی، از ارتباطات بین انسان‌ها گرفته تا علم و دانش، سیاست، حقوق، اقتصاد، خانواده، آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر اعمال کند (میلر، ۱۳۸۴، ص ۲۶۳-۱۲۱؛ ر.ک. دریفوس (Hubert L. Dreyfus) و رابینو (Paul Rabinow)، ۱۳۹۱). به نظر فوکو، «تاریخ توالی مقاطعی است که در هر مقطع سیستم یا نظام گفتمانی متفاوتی مسلط است. هر یک از این سیستم‌ها یا نظام‌ها منطبق درونی خاص خود را دارند، و سیستم‌ها یا نظام‌های گفتمانی مسلط، با کنار زدن بقیه سیستم‌ها یا نظام‌ها، هویت‌های جمعی را می‌آفرینند» (فی (Brian Fay)، ۱۳۸۴، ص ۹۶-۹۵). فوکو هنگام طرح مباحث جامعه‌شناختی و تاریخی سیستم‌های قضایی و کیفری، نشان می‌دهد که در دوره‌های تاریخی پیشین، مجازات مجرمان بیشتر بدنی و جسمانی و گاه با شکنجه‌های طاقت‌فرسا همراه بوده است؛ درحالی که جامعه مدرن با تکیه بر سیستم «سراسریین» (Panopticon)، و با بهره‌گیری از ابزارهای مختلف، بر روح و روان تمامی افراد نظارت دارد و آن‌ها را به پیروی از هنجارهای خاص وادار می‌کند (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۱، ص ۲۷۸-۲۵۵؛ ر.ک. فوکو، ۱۳۷۸). در یک دسته‌بندی کلی، می‌توان نظریات اجتماعی مربوط به حقوق و پیدایی آن را به دو دسته تقسیم کرد:

- نظریاتی که منافع گروه‌ها یا طبقات خاص را عامل پیدایی حقوق یا تداوم مقررات حقوقی می‌داند؛ در این زمینه می‌توان به کارل مارکس اشاره کرد. مارکس حقوق را ربنای جامعه دانسته، آن را یک سازمان نظری و ایدئولوژیک می‌داند که نقش و وظیفه آن، «از یک طرف، مخفی داشتن واقعیت اختلافات طبقاتی، و از طرف دیگر، تأمین و توسعه منافع طبقه حاکم می‌باشد». طبق چنین رویکردی، سازمان اقتصادی خاص هر جامعه‌ای زیربنای حیات آن جامعه را تشکیل می‌دهد و در تحلیل نهایی باید کلیه سازمان‌های غیراقتصادی، همچون سازمان‌های حقوقی، نهادهای سیاسی، مذهب، فلسفه و سایر پدیده‌های هر دوره تاریخی را با توجه به همان زیربنا تشریح کرد» (صانعی، ۱۳۴۷، ص ۳۵-۳۴؛ کاتوزیان، ۱۳۵۲، ص ۲۴۰-۲۱۷؛ لوی برول، ۱۳۷۰، ص ۲۰-۴). با این حال، آن‌گونه نیست که همواره حقوق ابزاری در دست طبقه سلطه‌گر

باشد. این طبقه ناگزیر است دست کم برای حفظ مشروعیت خود منافع توده مردم را نیز در نظر بگیرد؛ وگرنه، به گفته یورگن هابرماس (Jurgen Habermas)، دچار بحران مشروعیت خواهد شد.

• نظریاتی که اغلب حقوق را محصول جامعه می‌داند و منافع توده مردم را در پدیدار شدن مقررات حقوقی بسیار تعیین‌کننده می‌شمرد؛ در این زمینه می‌توان به نظریات ایرینگ (Ihering) و ارلیک (Ehrlich) اشاره کرد. به نظر ایرینگ، «حقوق فقط وسیله‌ای برای تأمین احتیاجات جامعه است و هدف آن نیز باید گسترش و حفظ منافع جامعه باشد...». همچنین، با تغییر شرایط اجتماعی، مقررات حقوقی نیز تغییر می‌کنند (صناعی، ۱۳۴۷، ص ۳۹-۴۲). وی معتقد است که «حقوق واقعی یک جامعه را به هیچ‌وجه نمی‌توان تنها در منابع و مآخذ رسمی حقوقی، مثلاً قوانین یا آراء دادگاه‌ها، پیدا کرد... ریشه کلیه قوانین موضوعه، حقوق زنده یک جامعه، یعنی مجموعه اعتقادات، حالات، روحیات، عادات و رسوم و سنت‌های اعضای آن جامعه، است» (کاتوزیان، ۱۳۵۲، ص ۱۷۸-۱۷۷).

به‌طور کلی، شاگردان و پیروان دورکیم با بهره‌گیری از آموزه‌های دورکیم به تکامل یافتن جامعه‌شناسی حقوق کمک شایانی کرده‌اند. در این زمینه می‌توان به صاحب‌نظرانی همچون هانری لوی برول اشاره کرد. وی سه ویژگی قواعد حقوقی را این‌گونه برمی‌شمرد:

- قواعد حقوقی الزام‌آور هستند؛ هرچند که به دلیل نفوذ آن در عادات و رسوم اجتماعی این الزام احساس نشود.
- ۲. قواعد حقوقی به وسیله گروه اجتماعی تحمیل می‌شوند.
- قواعد حقوقی همواره در حال تغییر هستند، زیرا در گذر زمان ارزش‌ها و هنجارها متحول می‌شوند یا تعدیل می‌یابند؛ از این رو، برخلاف داعیه پیروان حقوق طبیعی، قواعد حقوقی جاودانه نیستند (لوی برول، ۱۳۷۰، ص ۲۶-۲۱؛ کاتوزیان، ۱۳۵۲، ص ۱۷۷-۱۶۱).

بنابراین، از نظر جامعه‌شناسانی همچون اسپنسر (Herbert Spencer)، مارکس (Karl Marx)، دورکیم، ماکس وبر (Max Weber)، لوی برول، ایرینگ، ارلیک، گورویچ، فوکو، پارسونز و نیکلاس لومان، حقوق پدیده‌ای اجتماعی است و جامعه نقش مهمی در تدوین قواعد حقوق ایفا می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۵۲، ص ۲۵۸-۱۵۶؛ لوی برول، ۱۳۷۰، ص ۳۵-۳۱؛ علیزاده، ۱۳۸۷، ص ۲۰۹-۶۴؛ ارجمند سیاهپوش، ۱۳۸۹، ص ۸۲-۶۶). بنابه چنین دلایلی است که در هر برهه تاریخی تعریف از جرم و کج‌روی نیز تفاوت می‌یابد و قوانین هر جامعه‌ای با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همان جامعه تدوین می‌شوند (گیدنز، ۱۳۷۳،

ص ۱۴۷-۱۳۰). در رویکردهای جامعه‌شناختی، حقوق اغلب به‌عنوان فرآورده‌ای اجتماعی تلقی می‌شود. همچنان که گورویچ می‌گوید، نه‌تنها در هر جامعه‌ای در برهه‌ی تاریخی نظام حقوقی خاصی وجود داشته است، بلکه در میان خرده‌نظام‌ها، گروه‌ها و اقشار اجتماعی خاص نیز قوانین و مقرراتی وجود داشته‌اند که تخطی از آن‌ها نابهنجاری تلقی شده، دارای مجازات‌های خفیف یا شدید بوده‌اند. گورویچ در صدد است این واقعیت را به اثبات برساند که نمی‌توان پدیدار شدن حقوق را به عوامل غیراجتماعی، همچون اجماع حقوق‌دانان یا اراده و تصمیم دولتمردان، تقلیل داد.

دورکیم نیز در دسته‌بندی خود از جوامع به جوامع مبتنی بر همبستگی مکانیکی و همبستگی ارگانیک این عقیده را مطرح می‌کند که در جوامع نوع اول، وجدان جمعی بر بخش مهمی از حیات اجتماعی نظارت دارد و حقوق موجود در آن «حقوق تنبیهی» است؛ درحالی که در جوامع مبتنی بر همبستگی ارگانیک، وجدان جمعی چندان بر حیات اجتماعی نظارت ندارد. به گفته‌ی دورکیم، در چنین جامعه‌ای نوع حقوق «حقوق ترمیمی» است (آرون، ۱۳۷۲، ص ۳۵۴-۳۴۵؛ کوزر، ۱۳۷۲، ص ۲۰۳-۲۰۴ و ۱۹۶-۱۹۵؛ علیزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸-۱۱۴). «دورکیم در بحث از همبستگی اجتماعی برای حقوق اهمیتی خاص قائل بود و مباحث وی در این حوزه هم برای جامعه‌شناسان و هم برخی از حقوق‌دانان الهام‌بخش بوده است. از این عده مخصوصاً باید از لئون دوگی، امانوئل لوی (Levy) و موریس اوریو (M. Hauriou) نام برد. همه اینان درباره‌ی حقوق سازمان‌نیافته و ایجاد خودبه‌خودی آن تأکید می‌کنند و معتقدند که دولت فقط تأییدکننده‌ی حقوق است و حقوق مافوق و مقدم بر دولت است» (گورویچ، ۱۳۷۱، ص ۱۰۶-۱۰۱). به نظر ارلیک نیز جامعه‌شناسی حقوق باید اوضاع و احوالی را که نظام قضایی از مقررات قضایی جامعه ناشی می‌شود، مشخص کند (همان، ص ۱۱۴-۱۱۲). گورویچ جامعه‌شناسی حقوق را این‌گونه تعریف می‌کند: «مطالعه‌ی واقعیت جامع حقوق، که تعیین‌کننده‌ی انواع حقوق، مقررات و سیستم‌های حقوقی است، و نیز بررسی صورت تحقق و تبیین حقوق در پیوندی که با انواع محیط‌های اجتماعی مربوطه از نظر کارکرد دارد» (همان، ص ۱۴۲-۱۲۱). مسلماً در علم جامعه‌شناسی بررسی «آنچه هست» در اولویت قرار دارد؛ درحالی که حقوق، علمی است که اساساً با «بایدها و نبایدها» سروکار دارد. علم حقوق در صدد است بایدها و نبایدها را در شرایط اجتماعی و تاریخی مختلف بررسی نموده، درنهایت برای تأمین نظم، امنیت و همبستگی اجتماعی به تدوین قواعد و مقررات خاصی بپردازد؛ درحالی که در جامعه‌شناسی، شناخت واقعیت‌های اجتماعی بر صدور احکام و قواعد خاص برای جهان اجتماعی در اولویت قرار دارد. اساساً حقوق‌دانان، قانون‌گذاران و قضات برای تدوین و تفسیر قانون و منطبق ساختن آن با شرایط و نیازمندی‌های نوین اجتماعی نیازمند دانش و بینش جامعه‌شناسانه هستند.

جامعه‌شناسی ضمن بررسی زمینه‌های اجتماعیِ ظهورِ قواعد و مقررات حقوقی و علل تداوم آن‌ها، می‌تواند پیامدهای اجتماعی اجرا یا نقض چنین قواعد و مقرراتی را نیز نشان دهد. بنابراین، همکاری بین جامعه‌شناسی و حقوق می‌تواند مولدِ دانشی باشد که سیاست‌گذاران اجتماعی و صاحب‌نظران مسائل حقوقی می‌توانند از آن در راستای تدوین قواعد و مقررات متناسب با شرایط اجتماعی و تأمین نظم، امنیت و عدالت اجتماعی بهره‌گیرند (کی‌نیا، ۱۳۴۸، ص ۵۰-۵۲). در این زمینه مسلماً توجه به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع اهمیت خاصی دارد و بی‌توجهی به آن‌ها سبب ناکارآمدی قواعد و مقررات حقوقی خواهد شد.

تبیین نظری ضرورت حقوق فراملی در فرایند جهانی شدن

در این پژوهش هرچند با توجه به مقتضیات خاص از چارچوب‌های نظری گوناگونی برای تبیین رابطه میان حقوق و جامعه استفاده شده است، اما بهره‌گیری از رویکرد «کارکردگرایی ساختی» تالکوت پارسونز (Talcott Parsons) اهمیت خاصی دارد. پارسونز یکی از جامعه‌شناسانی است که در تحلیل جهان اجتماعی به پدیده حقوق و جایگاه آن در جامعه توجه کرده است. پارسونز در بحث از جامعه، آن را متشکل از چند نظام کنش می‌داند که هرکدام از آن‌ها دارای «ساخت» (Structure)، «کارکرد» (Function) و «فرایند» (Process) تغییرات، تطورات و فعالیت‌ها هستند. وی چهار نظام یا خرده‌نظام کنش را نام می‌برد که عبارت‌اند از: «نظام فرهنگی»، «نظام اجتماعی»، «نظام شخصیتی»، و «نظام ارگانیسمی». به نظر پارسونز، هریک از این نظام‌ها یا خرده‌نظام‌ها دارای کارکرد خاصی هستند که در نهایت سبب حفظ موجودیت جامعه می‌شوند (روشه، ۱۳۷۶، ص ۷۳-۷۴). پارسونز چهار کارکرد را برای نظام کنش برمی‌شمارد که عبارت‌اند از:

- «سازگاری» (Adaptation). سازگاری مجموع اجزای کنشی که روابط میان نظام کنش و محیط بیرونی‌اش را تأمین می‌کند.
- «دستیابی به هدف‌ها» (Goal Attainment). زیر این مقوله، پارسونز مجموعه کنش‌هایی را جا می‌دهد که می‌خواهند هدف‌های نظام را تعیین کنند و برای رسیدن به این هدف‌ها و گرفتن پاداش مطلوب، منابع و انرژی‌هایی را بسیج کرده، اداره می‌کند.
- «تحقق همبستگی» (Integration). همبستگی میان اجزای کنشی و جلوگیری از گرایش‌های کج‌روی در میان آن‌ها.
- «حفظ الگوهای فرهنگی» (Latency). «هر نظام کنش به مجموعه‌ای از اجزای

کنشی نیاز دارد که کارشان ایجاد انگیزش لازم در کنش‌گران است، می‌توان آن را به نوعی انباشتِ مخزن انگیزش تشبیه کرد که باید **کل نظام کنش** را تغذیه کند» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۷۷-۷۵).

برابر نظر پارسونز، هر خرده‌نظامی با یکی از کارکردها متناظر است. به عبارت دیگر، هر خرده‌نظامی دارای کارکرد خاصی است و مجموعه این کارکردها به بقای جامعه کمک می‌کنند. پارسونز می‌گوید:

- **نظام ارگانسیسمی**، کارکرد سازگاری را برعهده دارد، «زیرا از راه حواس است که تماس با جهان فیزیکی برقرار می‌شود».
- **نظام شخصیتی**، **دستیابی به هدف‌ها** را تضمین می‌کند.
- **کارکرد نظام اجتماعی** تحقق همبستگی یا یگانگی است. نظام اجتماعی وفاداری **به اصول و پیمان‌ها** را به‌وجود آورده و **حدود آزادی عمل** را تعیین می‌کند.
- **نظام فرهنگی** نیز **حفظ الگوهای فرهنگی** را به‌عهده دارد (همان، ص ۸۲-۸۱).

پارسونز با توسل به نظریهٔ سبیرنتیک می‌گوید: «میان این چهار نظام کنش انرژی و اطلاعات مبادله می‌شوند. به نظر پارسونز نظام فرهنگی دارای بیشترین میزان اطلاعات است و بر همین اساس، وی آن را مهم‌ترین نظام اجتماعی می‌داند که نقش اساسی در تحولات اجتماعی ایفا می‌کند» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۸۹-۸۸). به نظر پارسونز، یکی از شرایط مصون ماندن جامعه از ناهنجاری‌های اجتماعی، گردش بی‌وقفهٔ اطلاعات و انرژی در میان خرده‌نظام‌های یک جامعه است. پارسونز در این زمینه، اغلب به صورت غیرمستقیم به کارگزاران اجتماعی یادآور می‌شود که در کارکردهای خرده‌نظام‌های جامعه اختلال ایجاد نکنند تا آن‌ها به‌طور طبیعی وظایف خود را انجام داده، بقای جامعه را تضمین کنند. در چنین رویکردی، سلامتِ حقوق و مقرراتِ حقوقی و کارایی آن‌ها منوط به این است که اطلاعات ضروری خود را از خرده‌نظام فرهنگی بگیرد.

به نظر پارسونز، «در نظام اجتماعی، تشخیص علیت اجتماعی بسیار پیچیده است، چراکه تمامی نهادها، اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی، با هم عمل می‌کنند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند، یعنی زنجیره‌ای از علت‌ها وجود دارد» (توسلی، ۱۳۷۱، ص ۲۴۱). طبق رویکرد پارسونز، نهاد حقوقی یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه است که بدون آن امکان تحقق همبستگی اجتماعی وجود ندارد. در سطح تحلیلی جامعه، پارسونز کارکرد همبستگی نظام کنش را «اجتماع جامعه‌ای» می‌نامد و آن شامل مجموع نهادهایی است که کارکردشان ایجاد و حفظ همبستگی‌هایی است که یک جامعه از اعضایش توقع دارد. «اجتماع جامعه‌ای هم نهادهای نظارت اجتماعی است و هم اصل تشویق و تنبیه. اجتماع جامعه‌ای در

ساخت یافته‌ترین صورتش، عبارت است از حقوق و نهادهای قضایی» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵-۱۰۴).

بر اساس رویکرد پارسونز، «نظام حقوقی، و به ویژه، دادگاه‌های پژوهشی و استینافی و نیز حرفه‌های حقوقی، کارکرد همبستگی را از راه تسهیل یا انطباق و سازگاری روابط متقابل موجود میان خرده‌نظام‌های گوناگون انجام می‌دهد و از این رهگذر، هماهنگی اجتماعی را نیز به وجود می‌آورد» (علیزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸). «به نظر او، به دو دلیل باید حقوق را مکانیزمی عام برای کنترل اجتماعی برشمرد:

- حقوق، نهادی است که با قواعد الگویافته سروکار دارد و به انتظارات و تعهداتی مربوط می‌شود که در مورد آن‌ها، ضمانت اجراهای گوناگون یا مجازات‌هایی را برای عدم سازگاری و انطباق اجرا می‌کند.
- حقوق، کارکردی عمومی در جهت تنظیم هرگونه رابطه اجتماعی دارد. کارکرد اولیه قوانین و نظام حقوقی، ایجاد و حفظ همبستگی نظام اجتماعی (System Integration) است و برای انجام این کار، باید عناصر بالقوه تعارض و کشمکش را تعدیل کند و چرخ‌های گفت‌وگوهای مسالمت‌آمیز اجتماعی را به حرکت درآورد» (همان، ص ۱۶۹).

همچنان که از مباحث پارسونز بر می‌آید، نفوذ نقش اساسی در پابندی به مقررات حقوقی و قانونی ایفا می‌کند. نفوذ بین تعهد و قدرت در نوسان است، و به همین دلیل می‌توان گفت که ضمانت‌اجرائی قواعد مربوط به حوزه حقوقی بین عدم اجبار و اجبار کامل در نوسان قرار دارد. اما یک مسئله جامعه‌شناختی مهم در اینجا این است که اگر به لحاظ تاریخی و اجتماعی نسبی بودن قواعد حقوقی و قضایی را اصلی درست و خدشه‌ناپذیر تلقی کنیم، آن‌گاه امکان گفتگو و ارتباطات اجتماعی و فرهنگی فراتاریخی و فراجامعه‌ای، و در نتیجه، امکان داوری درباره درست یا نادرست بودن و عادلانه یا ناعادلانه بودن قواعد و مقررات حقوقی و قضایی وجود نخواهد داشت. شاید به همین دلیل بوده است که در برهه‌های تاریخی مختلف - از دوران حمورابی و کوروش کبیر گرفته تا جامعه مدرن اخیر - انسان‌ها تلاش کرده‌اند برخی مقررات حقوقی عام و جهانی تدوین کنند تا در سایه اجرای آن‌ها امنیت و همبستگی جامعه بشری تحقق یابد. اگر بخواهیم از رویکرد پارسونز استفاده کنیم، می‌توانیم بگوییم که ضرورت قواعد و مقررات حقوقی صرفاً مختص یک جامعه منفرد نیست، بلکه تمامی جوامع انسانی به‌عنوان یک کل به آن‌ها نیاز دارند.

برخلاف بسیاری از جامعه‌شناسان که دو اصطلاح نظام اجتماعی و جامعه را به‌جای هم به کار می‌برند، پارسونز فرق صریحی میان این دو اصطلاح باز می‌شناسد. «در تعبیر پارسونزی،

مفهوم نظام اجتماعی معنای ضمنی خاصی دارد. نظام اجتماعی شامل مجموعه شبکه‌کنش‌های متقابلی است که در آن دو یا چند کنش‌گر با یکدیگر در ارتباطند و متقابلاً روی هم اثر می‌گذارند، و به شیوه‌هایی مبادرت به عمل می‌کنند» (روشه، ۱۳۷۶، ص ۱۰۱-۱۰۰)، اما برخلاف نظام اجتماعی، مرجع مفهوم جامعه واقعیت‌های عینی است. وقتی پارسونز از جامعه حرف می‌زند، «منظورش دقیقاً جمعیت انسانی موجود است که می‌توان حدودش را، هویتش را، محل استقرارش را تعیین کرد... منظور پارسونز از جامعه نوع خاصی از تجمع انسانی است که در جامعه‌شناسی فرانسوی جامعه کلی [جامعه جهانی] (Société Globale = Global Society) نامیده می‌شود... از لحاظ تجربی، جامعه کلی را می‌توان معادل یک کشور، یک ملت، یا حتی گاهی معادل یک امپراتوری و یا یک تمدن دانست» (همان، ص ۱۰۲-۱۰۱؛ علیزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸-۱۶۳).

بنابراین، با توسل به رویکرد جامعه‌شناختی پارسونز می‌توان درباره پدیده حقوق در کل جوامع انسانی بحث کرد. به دنبال بروز پدیده جهانی‌شدن، ضرورت نهادها و سازمان‌های بین‌المللی برای حل و فصل مسائل حقوقی فراملی و بین‌المللی بیشتر احساس می‌شود. بروز چنین ضرورتی نیز سبب شد که پس از جنگ جهانی اول «جامعه ملل» و پس از جنگ جهانی دوم «سازمان ملل متحد» پدیدار شود. یکی از وظایف مهم سازمان ملل متحد رسیدگی به مسائل و مشکلات حقوقی اعضا و تأمین حقوق بشر بوده است و اگر برخی کاستی‌های عملکرد این سازمان را کنار بگذاریم، ملاحظه می‌کنیم در این زمینه دارای توفیق‌هایی نیز بوده است. اگر، آن گونه که برخی از صاحب‌نظران جهانی‌شدن می‌گویند، جهان را به‌عنوان یک کل به‌هم وابسته در نظر بگیریم^۱، و به تعبیر پارسونز، به‌عنوان یک نظام اجتماعی کلان به‌شمار آوریم، چنین نظامی نیاز به انسجام و همبستگی دارد. هرچند صاحب‌نظران جهانی‌شدن بر ضرورت انسجام و همبستگی جهانی تأکید دارند، هیچ‌کدام از نظریات مربوط به حوزه جهانی‌شدن به شکل نظام‌مند رابطه میان نهادها، نظام‌ها و خرده‌نظام‌های جامعه را همانند پارسونز تحلیل و تبیین نکرده‌اند. از این‌رو، ما می‌توانیم در تبیین نظری ضرورت حقوق فراملی در فرایند جهانی‌شدن از چارچوب نظری پارسونز استفاده کنیم.

۱. مباحث صاحب‌نظران موضوع جهانی‌شدن، و همچنین مباحث پارسونز درباره رابطه میان اجزای مختلف جامعه، که اساساً برگرفته از رویکردی ارگانیکستی به جامعه و متأثر از دانش‌هایی همچون زیست‌شناسی است، یادآور این شعر زیبای سعدی در مورد وابستگی و همبستگی بین انسان‌ها است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

آسیب‌شناسی اجتماعی نظام حقوقی

اگر مدل نظری پارسونز را در نظر بگیریم، باید بگوییم هنگامی که نظام اجتماعی اطلاعات مورد نیاز خود را از نظام فرهنگی دریافت نمی‌دارد، و در این زمینه به نظام شخصیتی - با کارگزاری نهاد سیاست - یا نظام ارگانیک - با کارگزاری نظام اقتصادی - متوسل می‌شود، می‌توان انتظار داشت که در حوزه حقوقی نابهنجاری‌هایی پدیدار شود. همچنین، ممکن است در جامعه‌ای تحولات اجتماعی متعددی رخ داده باشد، اما نظام حقوقی آن پایه‌پای چنین تحولاتی دگرگون نشده باشد. حتی ممکن است در عرصه‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی دگرگونی‌های عمده‌ای در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پدیدار شده باشد؛ در حالی که جوامع ملی یا محلی بر سیستم‌های حقوقی ملی یا محلی‌شان تأکید داشته باشند. چنین پدیده‌ای را صاحب‌نظران اجتماعی «پس‌افتادگی سیستم حقوقی» (Law System Lag) نامیده‌اند. آن‌ها معتقدند که همواره ممکن است بین نظام حقوقی موجود و واقعیت شکاف‌هایی وجود داشته باشد، و یکی از وظایف جامعه‌شناسی حقوق مطالعه چنین پدیده‌ای و پیامدهای اجتماعی آن است.

در اینجا به چند نمونه از پس‌افتادگی نظام حقوقی اشاره می‌شود. به گفته پرویز صانعی: «عقاید تقنینی در انگلستان (و سایر کشورها) به‌کندی تغییر می‌کند و هر چند عقیده عمومی تابع احساسات مردم و شرایط زمان و مکان است، لکن در عقاید تقنینی معمولاً یک نوع ثبات و تداوم منطقی به چشم می‌خورد و به همین جهت قوانین به‌کندی تغییر و تحول می‌یابد. کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت (Adam Smith)، که در آن سیاست آزادی کامل فعالیت‌های اقتصادی (Laissez Faire) مورد بررسی و پشتیبانی قرار گرفته است در سال ۱۷۷۶ انتشار یافت، ولی اتخاذ سیاست مبادلات آزاد تا سال ۱۸۶۴ به طول انجامید. ادmond برک (Edmund Burk) بین سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۷۹۷ عقاید خود را درباره لزوم اعطای آزادی کامل به کاتولیک‌ها و رفع محدودیت از آنان منتشر ساخت، در حالی که قانون آزادی کاتولیک‌ها در سال ۱۸۲۹ به تصویب رسید و به مرحله اجرا درآمد» (صانعی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۴). از طرف دیگر، پافشاری گذشتگان، به‌ویژه قانون‌گذاران، بر باورهای کهن و سنتی و عدم پذیرش تغییرات و تحولات در باورهای عمومی می‌تواند نقش مهمی در پس‌افتادگی نظام حقوقی داشته باشد. بر همین اساس، می‌توان گفت که «عقاید عمومی دیروز که معلول احتیاجات همان روز بوده است باعث جلوگیری از تغییر و تحول در قوانین می‌شود؛ در حالی که عقیده عمومی و احتیاجات امروز، وضع قوانین تازه را ایجاب می‌کند» (همان، ص ۳۴۶).

اساساً گذر زمان و بروز تحولات جدید، ایجاد اصلاحات در نظام حقوقی را ضروری می‌سازد. در فقه اسلامی - به‌ویژه فقه شیعی - نیز زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده اجتهاد و صدور

احکام جدید تلقی شده‌اند. طبق چنین رویکردی، به موازات بروز تغییراتی در روابط حاکم بر سیاست، اجتماع و اقتصاد، موضوعی که ظاهراً تغییر نکرده، مستلزم حکم جدیدی است، و چنین چیزی نشان‌دهنده پویایی فقه اسلامی است (عبدی، ۱۳۷۱، ص ۶۳-۵۸). اگر میان حقوق و واقعیت شکاف یا تعارض وجود داشته باشد، نمی‌توان انتظار داشت که امنیت و عدالت در جامعه تأمین شود (همان، ص ۱۲۷-۷۹). گسترش آموزش مفاهیم حقوقی و تشکیل مؤسسه‌ای برای یاری‌رسانی حقوقی به افراد، جبران پس‌افتادگی صوری و محتوایی قوانین و نظام حقوقی و حل تعارض‌های درونی نظام حقوقی از دیگر عواملی هستند که می‌توان با توسل به آن‌ها تعارض و شکاف موجود بین حقوق و واقعیت را از میان برداشت (همان، ص ۱۴۴-۱۴۳). بنابراین، اگر میان نظام اجتماعی و نظام فرهنگی جامعه‌ای در زمینه تدوین قواعد و مقررات حقوقی هم‌آوایی وجود نداشته باشد، می‌توان انتظار داشت که ناپهنجاری‌های اجتماعی نیز در جامعه پدیدار شود.

جامعه‌شناسی و حقوق فراملی

امروزه سازمان‌های بین‌المللی نقش مهمی در حیات اجتماعی جوامع ایفا می‌کنند. یکی از مشکلات سازمان‌های حقوقی بین‌المللی نداشتن ضمانت‌های اجرایی قوی است، و همین مسئله سبب شده است که در زمینه کارایی آن‌ها، و مهم‌تر از آن حقوقی تلقی کردن مقررات و مصوبات آن‌ها، برخی دچار شک و تردید شوند. در حالی که به گفته لوی برول، توصیه‌های سازمان‌های حقوقی خاصی همچون «سازمان ملل متحد یا دادگاه بین‌المللی لاهه [دیوان بین‌المللی دادگستری] بدون شک در آن حدی هست که بتوان بر آن‌ها نام قواعد حقوقی گذارد، هر چند که توسط قوای عمومی قابل اجرا نباشد» (لوی برول، ۱۳۷۰، ص ۲۸-۲۷). اساساً یکی از انگیزه‌های بنیادین تدوین «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نیز این بوده است که انسان‌ها، گذشته از اینکه به کدام جامعه، نژاد یا مذهب تعلق داشته باشند، واجد هویت و شخصیت مستقل حقوقی و انسانی هستند و حفظ حقوق انسانی آن‌ها باید در اولویت باشد. «به دلیل آسیب‌های شدیدی که در جریان جنگ جهانی دوم و نیز به دلیل عملکرد رژیم‌های دیکتاتوری به شئون انسانی وارد آمد، تقاضا برای حمایت حقوقی از فرد به اندازه‌ای شتاب گرفت و ضرورت یافت که ملل متحد نه تنها پایبندی به حقوق بنیادی و منزلت انسانی را مورد تأکید قرار داد، بلکه پیشبرد و بهبود و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را جزء هدف‌های بنیادی خود دانست» (ملک‌محمدی نوری، ۱۳۸۰، ص ۳۲۶-۳۲۵؛ رحمانی فرد، ۱۳۸۶، ص ۱۲۱-۷۹). به نظر لوی برول، در قرن‌های گذشته در برخی مناطق جهان، به‌ویژه در قلمرو برخی امپراتوری‌های بزرگ، همچون امپراتوری روم، اروپای قرون وسطا و امپراتوری اسلامی،

نوعی مقررات حقوقی فراملی پدیدار شد که در بخش‌های مهمی از جوامع انسانی دارای قابلیت اجرا بود؛ با این حال، چنین مقرراتی، اولاً در درون مرزهای امپراتوری‌ها یا قدرت‌های سیاسی خاص دارای قابلیت اجرا بودند، دوم اینکه حتی در درون همان مرزها و محدوده‌های جغرافیایی و سیاسی، به علت وجود زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مختلف، قواعد و مقررات حقوقی متنوع و متکثری وجود داشت که متعلق به گروه‌ها، اقشار و طبقات اجتماعی مختلف بود. بنابه چنین دلایلی، چنین الگوهایی را نمی‌توان به‌عنوان الگوهای تاریخی تحقق حقوق فراملی به‌شمار آورد، زیرا در برهه‌های تاریخی یادشده خودآگاهی جهانی لازم در زمینه ضرورت چنین حقوقی به‌وجود نیامده بود و اساساً در دوران مدرن است که چنین خودآگاهی‌ای پدیدار شده است. لوی برول یکی از علت‌های اساسی پدیدار شدن چنین خودآگاهی‌ای را گسترش روابط بین‌الملل و پیوستگی شدید جوامع در عصر جدید می‌داند و معتقد است در چنین شرایطی برای حل و فصل مسائل حقوقی فراملی، قواعد حقوقی دولت‌های ملی نمی‌تواند کارایی لازم را داشته باشد.

لوی برول این پرسش را مطرح می‌کند که آیا با توجه به این واقعیت تاریخی و اجتماعی که هر جامعه‌ای اغلب دارای مقررات حقوقی خود بوده و تفاوت یا تعارض منافع سبب بروز شکاف‌هایی میان جوامع مختلف در این زمینه شده است، و نیز با توجه به این واقعیت که مقررات حقوقی برخی از سازمان‌های حقوقی بین‌المللی دارای ضمانت اجرایی قوی نیستند، آیا ممکن و قابل پیش‌بینی است که روزی قواعد حقوقی واحدی همه بشریت را رهبری کند؟ در پاسخ به این پرسش، لوی برول می‌گوید، لاقلاً شواهدی از دوران جدید وجود دارد که نشان می‌دهد امکان وحدت حقوقی در سطح جهانی وجود دارد. وی در این زمینه به تأسیس دیوان بین‌المللی دادگستری، عملکرد دادگاه نورنبرگ در رسیدگی به اتهاماتی که علیه جنایتکاران نازی وارد بود و تدوین «اعلامیه جهانی حقوق بشر» اشاره می‌کند (لوی برول، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲-۱۳۱). بنابراین، طرح و تدوین «حقوق فراملی» یا «حقوق بین‌الملل» یکی از مهم‌ترین مکانیسم‌های تضمین تداوم مسالمت‌آمیز ارتباطات بین‌المللی است (ملک محمدی نوری، ۱۳۸۰، ص ۱۱؛ جانسون، ۱۳۷۸، ص ۱۳۹؛ هابرماس، ۱۳۸۰، ص ۱۸۶-۹۱). اما یکی از مسائل بنیادی در این زمینه وجود تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی در بین جوامع مختلف است که همگرایی در زمینه تدوین و اجرای حقوق فراملی را با مشکل مواجه می‌کند (اوناما، ۱۳۸۲، ص ۱۲۶-۷۳؛ فال، ۱۳۸۲، ص ۱۳۷-۱۲۷). مشکل دیگر در این خصوص، عدم اجماع حقوق‌دانان در زمینه قواعد حقوقی فراملی به علت تفاوت‌های فرهنگی یا حتی ناهماهنگی بین حقوق‌دانان و سیاستمداران در تفسیر و اجرای قواعد حقوقی فراملی در رویارویی با مسائل حقوقی منطقه‌ای یا جهانی است (رنجریان و کمالی‌نژاد، ۱۳۹۲، ص ۵۱-۳۷). برخی از صاحب‌نظران با

کنکاش در برخی از مذاهب و فرهنگ‌های جهانی، مانند اسلام و آیین هندو، نشان می‌دهند که برخلاف برخی برداشت‌های رایج، آموزه‌های بنیادین خاصی در آن‌ها وجود دارد که می‌توان با تکیه بر آن‌ها در زمینه حقوقی به اجماع جهانی رسید (سعید، ۱۳۸۲، ص ۵۱-۱۳؛ نانا، ۱۳۸۲، ص ۷۲-۵۳). همچنین، از آنجا که قدرت نقش مهمی در روابط بین‌المللی ایفا می‌کند، در تاریخ معاصر جهان بارها اتفاق افتاده است که قدرت‌های سیاسی و اقتصادی بزرگی که اتفاقاً برخی از آن‌ها در تدوین حقوق فراملی نقش داشته‌اند، آنجا که اجرای چنین حقوقی با منافع آن‌ها در تعارض قرار داشته است، چنین حقوقی را نقض کرده‌اند یا آنجایی که نقض چنین حقوقی در راستای منافع آن‌ها بوده است، سکوت اختیار کرده‌اند (اوناما، ۱۳۸۲، ص ۸۱-۸۰).

حقوق طبیعی و حقوق بشر به عنوان حقوقی فراملی

یکی از مباحث اساسی در حوزه حقوق و فلسفه حقوق این است که انسان‌ها صرف نظر از اینکه به چه جامعه‌ای و چه مکتبی وابسته باشند، دارای حقوق انسانی هستند. چنین حقوقی به محض متولد شدن هر انسانی به او تعلق می‌گیرد و انسان‌ها به حکم انسان بودن واجد آن خواهند شد. این نوع حقوق را «حقوق طبیعی» نامیده‌اند. به گفته لئو اشتراوس (Leo Strauss)، «نیاز به حقوق طبیعی امروزه نیز به همان اندازه‌ای که در قرن‌ها یا حتی هزاره‌های گذشته بود، مسلم به نظر می‌رسد. رد کردن حق طبیعی به آن ماند که بپذیریم هر حقی امری وضع شده و نهادنی است، به عبارت دیگر، به آن ماند که بگوییم حق فقط همان است که قانون‌گذاران و دادگاه‌های کشورهای متفاوت تعیین می‌کنند؛ در حالی که همه می‌دانیم که گاه به‌درستی یا حتی به‌حتم می‌شود گفت که برخی از قانون‌ها یا تصمیم‌گیری‌ها منصفانه نیست. پس در چنین مواردی معیاری از درست و نادرست، یا منصفانه و نامنصفانه، مستقل و برتر از حق وضعی، در دست ماست که ما با استناد به آن در باب حقوق وضعی داوری می‌کنیم» (اشتراوس، ۱۳۷۳، ص ۱۸). در چنین رویکردی نسبی‌گرایی افراطی در زمینه مسائل حقوقی تردشده و برای حل و فصل مسائل حقوقی، بیشتر بر خرد جمعی تأکید شده است و این عقیده مطرح می‌شود که برای داوری نهایی درباره حقوق انسانی باید معیارهایی عام‌تر از معیارهای محلی یا منطقه‌ای وجود داشته باشد.

به گفته اشتراوس: «اگر معیاری برتر از آنچه که هر جامعه‌ای برای خودش در حکم آرمان می‌شمرد وجود نداشته باشد، ما هیچ‌گاه نخواهیم توانست در برابر آرمان اجتماعی خودمان به‌صورتی که شایسته داوری انتقادی است عمل کنیم و از آن به‌درستی فاصله بگیریم. اما همین امر که ما نگران ارزش آرمان جامعه خود هستیم و می‌توانیم آن را به زیر سؤال بکشیم، خود

نشان می‌دهد که چیزی در بشر وجود دارد که کاملاً تابع جامعه نیست، و بنابراین، ما توانا و در ضمن، ناگزیر از آنیم که معیاری بجوییم تا در پرتو آن بتوان در باب ارزش آرمان جامعه خودمان و نیز آرمان هر جامعه دیگری داوری کنیم» (همان، ص ۱۹-۱۸). اگر جوامع انسانی بخواهند در درون مرزهای ملی خود به حل و فصل مسائل حقوقی بپردازند، شاید با مشکل خاصی روبرو نباشند، اما اگر مسائل و مشکلات حقوقی در سطح منطقه‌ای یا بین‌المللی بروز کند، در چنین موقعیتی جوامع چاره‌ای جز داشتن قوانین و مقررات حقوقی بین‌المللی و تن دادن به آن‌ها ندارند.

مسئله دیگر در زمینه ضرورت حقوق طبیعی این است که چنین حقوقی انسان‌ها را از دام نسبیت‌گرایی افراطی و تاریخی تلقی کردن مقوله‌های حقوقی می‌رهاند و زمینه را برای گفتگوی بین جوامع انسانی برای حل و فصل مسائل حقوقی فراهم می‌سازد (همان، ص ۲۲-۲۰). برخی از متفکران، مانند جان لاک (John Locke)، از حقوق طبیعی بشر چنان سخن می‌گویند که گویی آن نوع حقوق از قانونی طبیعی برخاسته است. در دیدگاه لاک، «قانون طبیعی، قاعده‌ای ازلی برای همگان است»، زیرا این قانون «از نظر همه موجودات عاقل و خردمند امری مسلم و معقول است». قانون طبیعی «با قانون عقل فرقی ندارد و همان قانون عقل است... قانون طبیعت نوعی بیان‌نامه اراده الهی است. همان صدای خدا در وجود بشر است. پس می‌توان آن را قانون خدا یا قانون الهی یا حتی قانون ازلی نامید. این در واقع قانون برتر است. قانون خداست، ولی برای آنکه قانون باشد باید به عنوان قانون خدا شناخته شود. بشر اگر این قانون را به عنوان قانون خدا نشناسد از دیدگاه اخلاقی قادر به عمل کردن نیست، زیرا بنیاد حقیقی اخلاق... جز در اراده و قانون خدا نمی‌تواند باشد... چنین قانونی نه تنها در عقل یا از راه عقل، بلکه همچنین از راه وحی نیز به مقام قانونی می‌رسد. درحقیقت، بشر از راه وحی است که نخست چنین قانونی را به صورت تمام و کمال شناخته است، ولی بعدها عقل بشری قانونی را که به وحی به او رسیده است تأیید می‌کند... به این سان، لاک با تمایز گذاشتن میان قانون عقل، که بشر به عنوان بشر مکلف به آن است، و قانونی که در انجیل به وحی آمده است و مسیحیان مکلف به آن هستند، مخالفتی ندارد» (اشتراوس، ۱۳۷۳، ص ۲۲۱-۲۲۰).

چنین رویکردی یادآور این تعبیر اسلامی در حوزه حقوق است که «ما حکم به الشرع حکم به العقل و ما حکم به العقل حکم به الشرع». بر اساس آموزه‌های اسلامی میان عقل و شرع در زمینه داوری و تعیین حکم حقوقی تعارضی وجود ندارد. مسلماً اگر عقل بشری را مخلوق الهی بدانیم، به آنجا می‌رسیم که عقل بشری نیز قادر است احکام مسائل و موضوعات جدید را در برهه‌های زمانی مختلف بیابد، و از همین رو است که یکی از منابع فقهی و حقوقی در اسلام- در کنار کتاب (قرآن)، سنت (سنت پیامبر اسلام) و اجماع (اجماع علما در زمینه موضوعات

حقوقی)- عقل است، و این نشان‌دهنده آن است که اسلام اهمیت خاصی برای عقل بشری در استنباط و کشف احکام حقوقی و قضایی قائل است. در عصر جدید نیز متفکران روشن‌اندیش تأکید خاصی بر قدرت عقل در کشف قوانین حاکم بر طبیعت و زندگی انسانی- اجتماعی داشته‌اند و مسلماً در حوزه مسائل حقوقی نیز چنین تأکیدی وجود دارد.

متفکرانی همچون هابرماس می‌پذیرند که در حوزه حقوق نیز همانند سایر حوزه‌های زندگی، مسائل و معضلات گوناگونی در دنیای مدرن وجود دارد، اما به نظر آن‌ها تنها راه، یا یکی از مهم‌ترین راه‌حل‌های چنین مسائل و معضلاتی، بهره‌گیری از قدرت خرد با تکیه بر «کنش ارتباطی» (Communicative Action) است؛ کنشی که در آن کنش‌گران اساساً پیش‌فرض‌ها، پیش‌داوری‌ها، تعصبات و مفروضات خود در زمینه موضوع مورد بحث را کنار گذاشته و به آرای جمع و داوری خرد جمعی گردن می‌نهند (هولاب، ۱۳۷۵، ص ۴۰-۲۳؛ اباذری، ۱۳۷۷، ص ۷۸-۶۲؛ بابایی فرد، ۱۳۹۳، ص ۲۱۸-۲۰۳). باین حال، پرسشی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که آیا منشأ حقوق طبیعی و حقوق وضعی تفاوت دارد؟ آنچه از نظریات طرف‌داران این دو نوع حقوق برمی‌آید، این است که حقوق طبیعی جزء جدایی‌ناپذیر طبیعت انسان بوده و در وجدان بشری ریشه دارد، اما حقوق وضعی محصول جامعه و شرایط اجتماعی است. چنین رویکردی این سؤال را پیش می‌کشد که، مگر نه اینکه خود مطرح شدن حقوق طبیعی، به‌ویژه در دوران معاصر، محصول بروز برخی تحولات اجتماعی در جوامع بشری بوده است. در این زمینه می‌توان به تأثیر برخی رخدادهای سیاسی در قرن بیستم، به‌ویژه بروز دو جنگ جهانی هولناک در اروپا، در مطرح شدن مسئله حقوق بشر و تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر اشاره کرد که در آن به قواعد حقوقی مندرج در ادیان و مکاتب فکری مختلف هیچ استنادی نشده است. بررسی مواد مختلف این اعلامیه نشان‌دهنده آن است که بخش مهمی از آن‌ها را می‌توان به صورت‌های مختلف و در تعبیر متفاوت در ادیان و مکاتب مختلف بشری یافت. در نتیجه، می‌توان تدوین این اعلامیه را محصول شرایط اجتماعی و جهانی دوران معاصر دانست.

جهانی شدن حقوق

گسترش سریع همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی بر اقتصاد ملی کشورها تأثیر گذاشته و باعث شده است نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی کشورها، به سمت یک نظام واحد سوق یابند. جهانی شدن حقوق باعث اشتراک منافع ملت‌ها شده و نقش مهمی در انتشار نهادهای قانونی در میان سیستم‌های ملی و گسترش آن‌ها از سطح ملی به سطح جهانی و برعکس داشته است (کاسس (Cassès)، ۲۰۰۵، به نقل از جلالی و خاکزاد، ۱۳۹۱، ص ۲۵-۲۴). اساساً «جهانی شدن

حقوق نمی‌تواند در قالب ورود قواعد مشترک در نظام‌های حقوقی منفک از یکدیگر خلاصه شود، بلکه حقوق مشترک بشریت باید کثرت‌گرا باشد» (ایودله، به نقل از همان، ص ۲۵). تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۹۴۸ م را می‌توان نقطه آغاز فرایند جهانی شدن حقوق قلمداد کرد (مارتی، ۱۳۷۸، به نقل از همان، ص ۲۵). جهانی شدن کشورها را مجبور کرده است بسیاری از قوانین را در دو بخش معاملات و تجارت همگون سازند (بُل (Bouille)، ۲۰۰۹، به نقل از همان، ص ۲۵) و در همین راستا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، سازمان‌های زیادی پدیدار شده‌اند؛ همچون مؤسسه بین‌المللی یکنواخت کردن حقوق خصوصی (UNIDROIT)، پارلمان اروپا (EU)، سازمان تجارت جهانی (WTO)، بانک جهانی (WBG)، صندوق بین‌المللی پول (IMF)، کمیسیون سازمان ملل متحد برای حقوق تجارت بین‌الملل (UNCITRAL)، سازمان تجارت آزاد امریکای شمالی (NAFTA)، بازار مشترک کشورهای امریکای جنوبی (MERCOSUR)، سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه (APEC)، اتحادیه پولی و اقتصادی اروپا، اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا و اتحادیه‌های سیاسی و اقتصادی در قاره آفریقا (جلالی و خاکزاد، ۱۳۹۱، ص ۲۶).

چنین تحولاتی در حوزه‌های اقتصادی نشان می‌دهند که امروزه بیشتر حکومت‌ها لازمه رشد و توسعه اقتصادی را همکاری‌های اقتصادی چندجانبه در سطح منطقه‌ای و جهانی می‌دانند. هرچند امروزه برخی از کشورهای جهان به لحاظ سیاسی و اقتصادی خود را منزوی کرده‌اند، اما اکثر آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که همکاری‌ها و مبادلات حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای تمامی جوامع و ملت‌ها سودمند است و همه آن‌ها از چنین فرایندی سود می‌برند. از این‌رو، آن‌ها در صدد هستند تا جایی که امکان‌پذیر است تعارض‌ها و چالش‌های موجود بر سر راه روابط سیاسی و اقتصادی را از میان بردارند. به بیان دیگر، بیشتر جوامع و ملت‌ها این حقیقت را دریافته‌اند که لازمه رشد و توسعه، استفاده از تجربیات و دستاوردهای مادی و غیرمادی دیگران است و اینکه هر فرد یا جامعه‌ای نمی‌تواند به‌تنهایی مسیر رشد و توسعه را بپیماید. در نتیجه، می‌توان گفت جهانی شدن در حوزه‌های گوناگون زندگی پاسخی است به این نیاز دیرینه بشری برای داشتن مبادلات گسترده با دیگران و بهره‌مند شدن از دستاوردهای آن‌ها. تحقق چنین امری می‌تواند افزون بر تبادل دستاوردهای گوناگون، به تحقق صلح و همبستگی میان ملت‌ها نیز یاری رساند.^۱ با توجه به چنین

۱. در همین راستا، می‌توان توافق اخیر ایران با قدرت‌های سیاسی و اقتصادی بزرگ جهان، یا دولت‌های ۱+۵، در حوزه انرژی هسته‌ای را نیاز متقابل طرفین به داشتن مبادلات سیاسی و اقتصادی دانست. بر همین اساس، طرفین مذاکرات همواره بر تحقق بُرد-بُرد، تأکید داشتند. مسلماً اگر این توافق به زیان قدرت‌های یادشده بود، آن‌ها در راستای دستیابی به چنین توافقی چندین سال تلاش نمی‌کردند. از این‌رو، می‌توان گفت که چنین

واقعیت‌هایی، طبیعتاً نمی‌توان با تکیه بر نظام‌های حقوقی محلی و خاص، مسائل و چالش‌های حقوقی در سطح منطقه‌ای و جهانی را حل و فصل کرد.

حقوق فراملی و همبستگی جهانی در فرایند جهانی شدن

در فرایند جهانی شدن، مسئله نظم و امنیت و همبستگی در سطح جهانی یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های دولت‌ها است (فرانکل، ۱۳۷۰، ص ۲۸۸-۲۳۱؛ مقتدر، ۱۳۷۷، ص ۳۲۹-۳۰۵). جهانی شدن در معانی زیر به کار رفته است: وابسته‌تر شدن بخش‌های مختلف جهان به همدیگر، افزایش وابستگی و درهم‌تنیدگی جهانی، ادغام همه جنبه‌های اقتصادی در گستره‌ای جهانی و افزایش پیوندها و همبستگی‌های میان دولت‌ها و جوامع تشکیل دهنده نظام جهانی مدرن (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۰-۱۱؛ Inglis, 2005, Cohen & Kennedy, 2000, p.24). «مفهوم جهانی شدن هم به درهم فشردن جهان و هم تراکم آگاهی نسبت به جهان به‌عنوان یک کل دلالت دارد» (رابرتسون (Roland Robertson)، ۱۳۸۲، ص ۳۶-۳۵). یکی از مفاهیمی که در کنار جهانی شدن به کار می‌رود، مفهوم **بین‌المللی شدن** است. به نظر اسکالر (Sclair)، واژه بین‌المللی (International) به مفاهیم سردرگم کننده جهانی شدن مبتنی بر نظام موجود و حتی متغیر دولت‌های ملی اشاره می‌کند، درحالی که واژه جهانی نشانه ظهور فرایندها و نظامی از روابط اجتماعی است که بر اساس نظام دولت‌های ملی استوار نیست (احمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۹-۱۸). در این زمینه اسکالر اصطلاح «عملکردهای فراملی» (Transnational Practices) را به کار می‌گیرد؛ یعنی عملکردهایی که منشأ آن حوزه‌های کنشی و کنش‌گران فراملی و جهانی است، نه حوزه‌های کنشی و کنش‌گران ملی یا محلی (Scott, 2006, p.77-78). علوم انسانی و اجتماعی برای درک و تحلیل پدیده‌های گوناگون در فرایند جهانی شدن باید مفاهیم، مفروضات، رویکردهای نظری و روش‌های پژوهشی خود را تعدیل و اصلاح کنند تا بتوانند آن‌ها را در پرتو دگرگونی‌ها و تحولاتی که در جریان جهانی شدن پذیرفته‌اند، بشناسند (During, 2005, p.81). Lechner & Boli, 2003 142. اولریش بک در بحث از جهانی شدن اصطلاح مدرنیته ثانویه را به کار می‌برد. از نظر او مدرنیته ثانویه تمامی بنیان‌های مدرنیته اولیه را به گونه‌ای نامطلوب و غیرمنتظره تحلیل می‌برد (Beck, 1999, p.1-18). به‌طور کلی، منظور از جهانی شدن، گسترش

توافقی نه تنها در حوزه اقتصادی به سود طرفین است، بلکه در سطح جهانی می‌تواند نقش مهمی در کاهش تنش‌ها میان ایران و قدرت‌های بزرگ جهانی، به‌ویژه قدرت‌های سیاسی و اقتصادی غربی، داشته باشد و به تبع آن به گسترش صلح، امنیت و همبستگی جهانی کمک کند.

فرهنگ‌های فرامرزی، به‌ویژه فرهنگ غربی، از طریق رسانه‌ی ارتباطی بین‌المللی در سراسر جهان و نیز گسترش فرهنگ‌های خاص و محلی در سطح جهانی است. به نظر ما در فرایند جهانی‌شدن، میان امر محلی و امر جهانی رابطه‌ای دیالکتیک وجود دارد و چنین پدیده‌ای در زمینه‌ی تمامی پدیده‌ها و موضوعات انسانی، از جمله حقوق و نظام حقوقی، مصداق دارد.

به نظر مالکوم واترز (Malcolm Waters)، ظهور سازمان‌های حقوقی فراملی در کاهش قدرت سیاسی دولت‌ها نقش خاصی ایفا کرده است، زیرا برخی از مواد حقوقی پیمان‌های حقوقی بین‌المللی اطاعت از قوانین دولت‌ها را تا جایی روا می‌دانند که آن‌ها در تعارض با قوانین و هنجارهای بین‌المللی قرار نداشته باشند؛ هرچند تمامی پیمان‌نامه‌های حقوقی بین‌المللی ضمانت اجرایی کافی برای اجرای مواد حقوقی خود ندارند، برخی از آن‌ها توانسته‌اند در سطوح منطقه‌ای به اجرای مقررات حقوقی خود بپردازند. در این زمینه می‌توان به «کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی» اشاره کرد که به افراد اجازه می‌دهد در صورت نقض حقوق انسانی به کمیسیون یادشده شکایت کنند و از دادگاه اروپایی حقوق بشر بخواهند که کنوانسیون سازمان ملل راجع به حقوق بشر را به اجرا بگذارد (واترز، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲-۱۵۱).

طرفداران جهانی‌شدن مفاهیم و ارزش‌های لیبرالیسم کلاسیک، مثل اقتصاد بازار آزاد، حقوق بشر و دموکراسی را به عرصه‌ی جهانی تعمیم می‌دهند و اعتقاد به جهانی‌شدن تدریجی ارزش‌ها و بنیادهای لیبرال-دموکراسی دارند (سلیمی، ۱۳۸۰، ص ۸۳-۸۲). آن‌ها معتقدند که «پیدایش فرهنگ جهانی به معنای نفی فرهنگ بومی نیست. فرهنگ جهانی در واقع گسترش ویژگی‌های جهان شمول مدرنیته، مثل دفاع از حقوق بشر، حقوق شهروندی، حقوق زنان، دموکراسی، خردگرایی، گسترش علوم و تکنولوژی، فلسفه، هنر و ادبیات، به‌ویژه گسترش فیلم‌های سینمایی، سکولاریزاسیون و صنعتی شدن و اقتصاد تولیدی و بالاخره گسترش بخش خدمات است» (علمداری، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴-۱۸۳). برخی از صاحب‌نظران جهانی‌شدن را سبب واگرایی و برخی دیگر آن را به‌وجود آورنده‌ی همگرایی بین جوامع تلقی کرده‌اند (Borgatta & Montgomery, 2000, p.427-428؛ ر.ک. Barney, 2004؛ اکسفورد، ۱۳۸۳). از نظر شیفر، «جهانی‌شدن عبارت است از یکپارچگی جهانی سیاست‌های حکومتی، فرهنگ‌ها، جنبش‌های اجتماعی و بازارهای مالی از طریق تجارت و تبادل اندیشه‌ها» (شیفر، ۲۰۰۵، ص ۶۰). جهانی‌شدن می‌تواند در مجموع به نفع جوامع انسانی تمام شود، به شرط آنکه اراده‌ای جمعی و جهانی برای مقابله با سویه‌های منفی آن به‌وجود آید (Held & Archibugi, 2003). به نظر مارتین گنون، ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم که همگرایی فزاینده‌ی اقتصادی در سطح جهان

تا حدودی به همگرایی در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی بینجامد (-Gannon, 2008, p.143). (208)

صاحب‌نظرانی همچون تافلر، دیسون (Esther Dyson)، نگرپونته (Nicholas Negroponte) و جیلدر (George Gilder) پیش‌بینی می‌کنند که یک جابه‌جایی قدرت از بوروکراسی‌های رسانه‌ای به شبکه‌های دیجیتال به وجود آید (Freedman, 2007, p.275-276). در فرایند جهانی‌شدن، قدرت دولت‌ها در زمینه هویت‌سازی کاهش یافته، در عوض، قدرت رسانه‌های ارتباطی جهانی، همچون تلویزیون ماهواره‌ای و اینترنت، افزایش می‌یابد (Rantanen, 2006, p. 97). در این فرایند، هویت‌های فرهنگی در سراسر جهان حرکت کرده و فرهنگ جهانی باعث ظهور هویت‌های مشترک بین ملت‌ها می‌شود (Hall, 1996, p.302). امروزه رسانه‌های ارتباطی باعث فراتر رفتن انسان‌ها از کنش چهره به چهره و وارد شدن آن‌ها به ارتباطات و کنش‌های جهانی شده‌اند (تامپسون ۱۳۸۰، ص ۵۶-۵۵). اساساً اینترنت نقش مهمی در گسترش جهانی شدن ایفا کرده است (Flichy, 2007; Schaefer, 2005, p.230). از آنجا که اینترنت بدون مرکز و به دور از سلسله‌مراتب قدرت است، می‌تواند به‌عنوان «رکن چهارم دموکراسی» (Fourth Estate) در جهان و عامل ایجاد همبستگی اجتماعی و جهانی نقش ایفا کند (Cavanagh, 2007, p.1-37; 59-119). تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی جریان اطلاعات در سراسر جهان را تشدید کرده‌اند و همین پدیده باعث گسترده شدن افق دید مردم و بالا رفتن توانایی‌هایشان برای به چالش کشاندن ایدئولوژی‌های حاکم و سازماندهی ملی آن‌ها شده است (Perrons, 2004, p.319-328). به گفته اولریش بک (Ulrich Beck)، در وضعیت جهانی‌شدن و جهانی‌بودن (Globality)، هیچ گروه یا جامعه‌ای نمی‌تواند جدای از دیگران به حیات خود ادامه دهد (Beck, 2000, p.10). دیوید هلد (David Held) و تونی مک‌گرو (Tony McGrew) نیز به فرسایش استقلال عمل دولت‌های ملی در زمینه تدوین و تعقیب اهداف سیاسی داخلی و بین‌المللی اشاره می‌کنند و معتقدند که امروزه امکان اعمال هژمونی فرهنگی از سوی دولت خاصی وجود ندارد (Held & Mc Grew, 2002, p.1-17). امروزه گسترش ارتباطات انسانی در سراسر جهان باعث اشاعه مسائل فکری و فرهنگی از یک جامعه به جامعه دیگر و حتی به سراسر جهان شده است؛ از این رو، شناخت و حل و فصل این گونه مسائل جهانی نیازمند یک اجماع و همبستگی جهانی است (Parish & Parker, 2001).

استوارت هال (Stuart Hall) این عقیده را که جهانی‌شدن یکسان‌سازی فرهنگی ایجاد می‌کند، نقد کرده است و می‌گوید: همواره در برابر هژمونی فرهنگی مدرنیته و جهانی‌شدن مقاومت‌هایی ظهور می‌کند (Hall, 1996, p.274-314). مشابه این واقعیت در حوزه حقوقی دیده می‌شود. امروزه حقوق بین‌الملل به‌طور چشمگیری ویژگی اروپامحوری خود را از دست

داده و از یک باشگاه محدود به چند کشور، به یک نظام جهانی نزدیک به دوپست دولت توسعه یافته است (ملک محمدی نوری، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲-۱۱۱). جهان شمولی حقوق بین‌الملل با منطقه‌گرایی و تنوع در منافع، و بارزتر از همه، با کثرت‌گرایی فرهنگی ناهمخوانی ندارد و «خواهان به وجود آوردن اصول و قواعدی نیست که جهان را از نظر ویژگی‌های فردی دولت‌ها یک‌دست سازد، بلکه با اصول برابری و عدم تبعیض، ضمن حفظ تفاوت‌های ذاتی موجود میان دولت‌ها، توجه را به سوی یکی از برجسته‌ترین آموزه‌های معتبر در جهان نوین، یعنی پلورالیسم، جلب می‌کند» (همان، ص ۱۱۳-۱۱۲). افزون بر این، اساساً در خود مصوبات حقوقی بین‌المللی، مشروعیت حقوقی نظام‌های حقوقی محلی یا بومی پذیرفته شده است و اصراری در این زمینه وجود ندارد که یک نظام حقوقی واحد برای تمامی جوامع تدوین شود (جانسون، ۱۳۷۸، ص ۱۲۷).

برخی نگرانی‌ها نسبت به سیطره یافتن حقوق فراملی بر حقوق خاص یا بومی ناشی از این دریافت نادرست است که تدوین مقررات حقوقی فراملی ضرورتاً به از میان رفتن حقوق‌های خاص خواهد انجامید. در حالی که تجربه جوامع معاصر نشان می‌دهد که دولت‌های ملی مختلف برای اداره جامعه و تحقق همبستگی اجتماعی، ضمن پایبندی به مقررات حقوقی فراملی، در درون محدوده‌های جغرافیایی خود، از قواعد حقوقی خاصی استفاده می‌کنند. اساساً پدیده‌هایی همچون جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، منازعات سیاسی ناشی از بلوک‌بندی سیاسی و نظامی بین شرق و غرب، چالش‌ها و درگیری‌های سیاسی و نظامی پس از فروپاشی شوروی در بخش مهمی از کشورهای تازه استقلال یافته، به‌ویژه در اروپای شرقی، چالش‌های اجتماعی، فرهنگی و حقوقی ناشی از تعارض بین اقوام و اقلیت‌ها در بخش مهمی از جهان، به‌ویژه در قاره‌های آسیا، آفریقا و اروپا، و چالش‌ها و درگیری‌های سیاسی و نظامی در خاورمیانه در دو دهه اخیر نقش مهمی در پدیدار شدن سه نسل حقوق بشر در تاریخ معاصر جهان داشته است. به‌ویژه از آنجا که اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر فاقد ضمانت اجرا بوده یا قدرت‌های بزرگ نظامی و صنعتی آن‌ها را در راستای منافع خود تفسیر و استفاده کرده‌اند، ما شاهد شکست بخش چشمگیری از قواعد حقوقی فراملی در تحقق عدالت، صلح و همبستگی جهانی بوده‌ایم. بنابه چنین عللی است که امروزه در شرایط جهانی شدن، ما شاهد تلاش‌های برخی از متفکران و صاحب‌نظران سیاسی، اجتماعی و حقوقی برای بازبینی قواعد حقوقی بین‌المللی پیشین و تدوین نسل جدید حقوق بشر هستیم. به‌طور کلی، امروزه در حوزه جامعه‌شناسی حقوق و نیز حوزه دانش حقوق، موضوع جهانی شدن حقوق مطرح شده است. طرح چنین موضوعی ناشی از چند علت مهم بوده است که یکی از آن‌ها تغییرات و تحولات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پدیدار شده در دوران مدرن است. در این زمینه، به‌ویژه بحران‌های اجتماعی و سیاسی

ناشی از رویارویی دولت‌های بزرگ صنعتی و سیاسی در قرن بیستم نقش مهمی داشته است. بروز جنگ جهانی اول و دوم که طی آن نیروهای انسانی و منابع مادی بی‌شمار و عظیمی از بین رفت. همچنین، پس از این دو جنگ هولناک، تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای در سطح جهانی پدیدار شد که زمینه را برای ظهور نظام‌های حقوقی فراملی یا جهانی و طبیعتاً جهانی شدن حقوق فراهم کرد. افزون بر این، ناتوانی نظام‌های حقوقی محلی، ملی یا منطقه‌ای در پاسخ به چالش‌های سیاسی و حقوقی پدیدار شده در دوران مدرنیته متأخر، ضرورت توجه به حقوق فراملی یا جهانی را بیشتر آشکار ساخته است.

نتیجه

تلقی کردن حقوق به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی از یک سو، محصول نفوذ رویکرد جامعه‌شناسانه به حوزه‌های معرفتی مختلف، از جمله علم حقوق، و از سوی دیگر، پیامد طبیعی استقبال حقوق‌دانان و کارگزاران مسائل حقوقی از چنین رویکردی برای شناخت یا حل و فصل مسائل حقوقی بوده است. در این زمینه طیف گسترده‌ای از نظریات را می‌توان یافت که در آن‌ها بر سر تلقی کردن حقوق به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی تعارض و اختلاف نظر وجود دارد. با این حال، امروزه این قضیه که حقوق و مقررات حقوقی در متن جامعه یا جهان اجتماعی شکل می‌گیرند و در خلأ به‌وجود نمی‌آیند، مورد پذیرش حقوق‌دانان و جامعه‌شناسان قرار گرفته است. اگر همچنان که پارسونز در سلسله‌مراتب سیبرنتیک خود ترسیم کرده است، نظام حقوقی جامعه را برگرفته از کلیت جامعه و نظام فرهنگی آن بدانیم، و به عبارت بهتر، اگر خرده‌نظام فرهنگی را نظامی بدانیم که اطلاعات لازم را برای خرده‌نظام اجتماعی فراهم می‌آورد، و حکومت نیز باید تابع جریان انتقال اطلاعات از خرده‌نظام فرهنگی به خرده‌نظام اجتماعی باشد؛ خرده‌نظامی که به واسطه قواعد و مقررات حقوقی پابرجاست، در صورت بروز تعارض و چالش بین این خرده‌نظام‌ها، نابهنجاری اجتماعی پدیدار خواهد شد. نگاهی به تجربه جوامعی که در آن‌ها حکومت‌ها به‌طور یک‌جانبه و بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های اجتماعی- فرهنگی جامعه، یا تک‌سایه‌های اجتماعی- فرهنگی آن به تدوین قوانینی می‌پردازند که برای شمار چشمگیری از افراد جامعه، مانند گروه‌ها و اقلیت‌های مذهبی و نژادی، گروه‌های شغلی، مهاجران خارجی، نوجوانان، جوانان و زنان، ناعادلانه هستند، حاکی از این واقعیت است که بی‌توجهی به زمینه‌های اجتماعی حقوق و مقررات حقوقی سبب بروز برخی اعتراض‌ها یا آشوب‌های اجتماعی شده، همبستگی اجتماعی را به‌مخاطره می‌اندازد و می‌تواند خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر جامعه وارد کند. در این پژوهش به‌منظور بررسی مسئله رابطه میان حقوق و جامعه، به‌ویژه رابطه میان

حقوق فراملی و همبستگی جهانی، از رویکرد تالکوت پارسونز به جامعه و جهان اجتماعی استفاده شده است.

در الگوی طراحی شده از سوی پارسونز، فرهنگ مهم‌ترین عنصر جامعه است که خط مشی تمامی نظام‌های دیگر جامعه، از جمله نظام حقوقی را تعیین می‌کند. اگر بخواهیم از ادبیات جامعه‌شناختی ماکس وبر استفاده کنیم، باید بگوییم که این الگو یک الگوی آرمانی است نه واقعی، زیرا همواره چنین نیست که نظام فرهنگی قادر به ارائه اطلاعات به خرده‌نظام‌های دیگر باشد یا اینکه بتواند به صورت جبری تمامی خط‌مشی‌های آن‌ها را تعیین کند؛ چه بسا کارگزاران فردی به‌عنوان نخبگان جامعه و حاکمان یا گروه‌های اجتماعی خاص در این زمینه ابتکار عمل را در دست بگیرند و به اعمال قدرت پرداخته، منابع جامعه را در راستای اهداف و منافع خود بسیج کنند. چنین پدیده‌ای اغلب در جوامع سنتی متکی بر سیستم‌های سیاسی غیردموکراتیک مصداق می‌یابد. باین حال، آنچه که در رویکرد پارسونز اهمیت دارد این است که اگر تبادل انرژی و اطلاعات در میان خرده‌نظام‌های جامعه به‌طور طبیعی صورت نگیرد، به‌ویژه اگر در زمینه حقوقی، خرده‌نظام حقوقی جامعه از خرده‌نظام فرهنگی اطلاعات خود را دریافت نکند یا در این زمینه به خرده‌نظام‌های پایین‌تر از خود، به‌ویژه به خرده‌نظام شخصیتی با کارگزاری نهاد سیاست وابسته باشد، سلامت نظام حقوقی و در نتیجه، همبستگی اجتماعی به مخاطره خواهد افتاد. چنین قضیه‌ای می‌تواند در عرصه جهانی نیز مصداق داشته باشد. به عبارت دیگر، در عرصه جهانی نیز برای تحقق امنیت، عدالت و همبستگی جهانی باید مجموعه مقررات حقوقی خاصی وجود داشته باشد، و مهم‌تر از آن، باید چنین مجموعه مقرراتی در فرهنگ جوامع بشری ریشه داشته باشد، یا لاقلاً ملت‌های مختلف جهان درباره آن‌ها به اجماع رسیده باشند. به دنبال بروز برخی رخداد‌های سیاسی - اجتماعی در قرن بیستم، ضرورت وجود حقوق فراملی آشکار شد و به همین دلیل با همکاری برخی دولت‌های ملی برخی نهادها و سازمان‌های حقوقی فراملی برای حفظ صلح و امنیت جهانی و رسیدگی به مسائل و مشکلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در عرصه جهانی پدیدار شدند. این نهادها و سازمان‌ها تبلور اراده و اجماع جهانی به‌منظور حل و فصل مسائل و موضوعات جهانی هستند؛ از این رو، تنها از طریق همکاری تمامی دولت‌های ملی قادر به انجام وظیفه خواهند بود. اما یکی از مسائل اساسی در این زمینه این است که یا تمامی دولت‌های ملی به چنین نهادها و سازمان‌هایی ملحق نشده‌اند و یا در صورت ملحق بودن به آن‌ها نتوانسته‌اند تمامی مواد حقوقی آن‌ها را بپذیرند.

از سوی دیگر مسائلی همچون برخورداری برخی از دولت‌های قدرتمند از حق وتو در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های اعضا یا عملکرد یک‌جانبه برخی از آن‌ها در زمینه مسائل و

رخدادهای جهانی سبب بروز بدبینی در میان برخی از دولت‌های ملی نسبت به عملکرد نهادها و سازمان‌های حقوقی فراملی شده است. هرچند نمی‌توان چنین واقعیت‌هایی را انکار کرد، با این حال نمی‌توان این واقعیت را نیز نادیده گرفت که چنین نهادها و سازمان‌هایی در تحقق صلح و همبستگی جهانی موفقیت‌های چشمگیری داشته‌اند. از سوی دیگر، جهانی‌شدن پدیده‌های انسانی - اجتماعی در دوران کنونی تاریخ بشر سبب پیوند یافتن تمامی رخدادها و مسائل انسانی جوامع به یکدیگر شده است؛ به همین دلیل، تأمین منافع دولت‌های ملی و تحقق همبستگی جهانی در گرو مشارکت گسترده تمامی دولت‌ها در نهادها و سازمان‌های حقوقی فراملی است، و همچنان که جدایی‌گزینی برخی از آن‌ها از اقتصاد و فرهنگ جهانی سبب محروم شدن آن‌ها از مزایایشان شده است، دوری جستن آن‌ها از نهادها و سازمان‌های حقوقی فراملی نیز به محروم شدن آن‌ها از مزایای چنین نهادها و سازمان‌هایی منجر خواهد شد. بنابراین، اگر بخواهیم با تکیه بر رویکرد پارسونز به مسئله حقوق فراملی توجه کنیم، باید بگوییم که نهادها و سازمان‌های حقوقی فراملی تبلور یک فرهنگ جهانی و اجماع جهانی برای تحقق عدالت، امنیت و همبستگی جهانی هستند و جامعه جهانی به منظور تدوین قواعد و مقررات حقوقی فراملی باید اطلاعات لازم را از این فرهنگ اخذ کند، زیرا چنین فرهنگی تبلور خرد جمعی جهانی است که پس از افت‌وخیزهای گوناگون به شکل کنونی متبلور شده است. مسلماً ممکن است تاریخ آینده بشر شاهد یک خرد جمعی جهانی تکامل یافته‌تر باشد و ضرورتاً خرد جمعی کنونی کامل‌ترین شکل آن نیست. اما از آنجا که تا به امروز مکانیسم دیگری برای حل و فصل مسائل فراملی یا جهانی به وجود نیامده است، دولت‌های ملی برای تأمین منافع خود، و مهم‌تر از آن، تحقق آرمان‌های بشری، چاره‌ای جز متوسل شدن به این خرد جمعی ندارند.

اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که بخش مهمی از تبعیض‌ها، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها در سطح جهانی، به‌ویژه در رابطه میان افراد، گروه‌ها و طبقات ثروتمند و فرادست، و نیز افراد، گروه‌ها و طبقات فقیر و فرودست، و حکومت‌های قدرتمند و حکومت‌های فاقد قدرت، ناشی از نسبی‌نگری و نسبی‌گرایی افراطی در برخورد با مسائل و موضوعات حقوقی، تفسیر به رأی کردن آن‌ها، و حتی سوءاستفاده از این گونه نسبی‌نگری و نسبی‌گرایی است، تدوین نظام حقوقی فراملی یا جهانی بیشتر ضرورت پیدا می‌کند. پس از فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی سابق و از بین رفتن بلوک بندی قدرت بین شرق و غرب، ما شاهد آرامشی نسبی در سطح جهانی بوده‌ایم، با این حال، در این برهه تاریخی و در حدود سه دهه اخیر جهان شاهد بروز تنش‌ها و چالش‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی متعددی در بخش‌های گوناگون کره زمین بوده است. مسائلی همچون درگیری‌ها و چالش‌های میان اسرائیل و فلسطینی‌ها، جنگ عراق و

کویت، اشغال افغانستان و عراق از سوی امریکا و دیگر هم‌پیمان‌های غربی آن، انقلاب لیبی، انقلاب مصر، سرکوبی انقلابیون پس از کودتا و واژگونه شدن انقلاب در این کشور از سوی نیروهای نظامی کودتاگر، شکل‌گیری نیروها و گروه‌های فاشیستی موسوم به داعش که داعیه تشکیل حکومت اسلامی از عراق تا شام را دارند و برای تحقق داعیه‌های خود جنایت‌ها و تباہکاری‌های متعددی در منطقه مسلمان‌نشین خاورمیانه مرتکب می‌شوند، و اخیراً حمله نظامی حکومت فاشیستی عربستان به کشور فقیر یمن با ادعای حمایت از حکومت قانونی آن کشور، کشتار انسان‌ها و نابود کردن ساختارهای اقتصادی و صنعتی آن کشور، همگی شواهدی از این داعیه هستند که افراد، گروه‌ها، طبقات، نیروها و حکومت‌های مختلف عمدتاً، با تکیه بر تفسیرهای شخصی خود از حقوق و نظام حقوقی، نسبی‌گرایی افراطی در حوزه حقوقی، یا سوءاستفاده از بستر فراهم‌آمده از جانب نسبی‌گرایی حقوقی، منافع خاص خود را دنبال کرده، به‌سادگی حقوق دیگران را پایمال می‌کنند و حتی به‌گونه‌ای کاملاً ظالمانه جان آن‌ها را می‌ستانند. در چنین فرایندی است که یک حکومت مستبد، فاشیست و بی‌عدالت با نقاب دموکراسی، آزادی و رفاه‌گستری، حقوق کسانی را که از نظر آن‌ها غیرخودی و دیگری به‌شمار می‌آیند، به‌راحتی پایمال کرده، منابع مادی و غیرمادی آن‌ها را برای خود ثبت و ضبط و مصادره می‌کند. مسلماً در چنین وضعیتی جامعه بشری نیازمند نسل جدیدی از حقوق بشر است؛ نظامی حقوقی که منافع تمامی افراد، گروه‌ها، طبقات و ملت‌ها را بدون توجه به نژاد، قومیت و مذهب آن‌ها و به دور از هرگونه نسبی‌گرایی افراطی در حوزه حقوقی و تفسیر به رأی قواعد حقوقی، تأمین کرده، خوشبختی و رفاه و نیز آزادانه، آگاهانه، شادمانه و دوستانه زیستن را برای تمامی انسان‌ها به‌رمغان آورد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آرون، ریمون (۱۳۷۲)، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲. اباذری، یوسف (۱۳۷۷)، خرد جامعه‌شناسی، تهران: طرح نو.
۳. احمدی، حمید (۱۳۸۱)، جهانی شدن: هویت قومی یا هویت ملی؟، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره یازدهم، ص ۲۶-۵.
۴. ارجمند سیاهپوش، اسحاق (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی حقوق، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۵. اشتراوس، لئو (۱۳۷۳)، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات آگاه.

۶. اکسفورد، باری (۱۳۸۳)، نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۷. اوناما، یاسوکی (۱۳۸۲)، کنکاشی برای حقوق بشر بین تمدنی: حقوق بشر جهانی در مقابل حقوق بشر نسبی از دیدگاهی آسیایی، در کتاب حقوق بشر و حقوق بشردوستانه: کنکاشی برای جهانی ساختن، گردآوری دانیل وارنر، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۸. بابایی فرد، اسداله (۱۳۹۲)، بحران هویت در جامعه‌ی معاصر ایران: رویکردی تاریخی، تجربی، تهران، انتشارات چاپخش.
۹. بابایی فرد، اسداله (۱۳۹۳)، گفتارهایی انتقادی در جامعه‌شناسی: معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و نظریه‌پردازی، انتشارات جامعه‌شناسان و دانشگاه کاشان.
۱۰. بابایی فرد، اسداله و ساروخانی، باقر (۱۳۹۱)، اینترنت، جهانی شدن و هویت فرهنگی جوانان در ایران: چالش‌ها و فرصت‌ها، تهران: نشر دیدار.
۱۱. تامپسون، جان بروکشایر (۱۳۸۰)، رسانه‌ها و مدرنیته: نظریه اجتماعی رسانه‌ها، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: سروش.
۱۲. توسلی، غلامعباس (۱۳۸۵)، بررسی گفتمان‌های غالب در بحث جهانی‌شدن، فصلنامه نامه‌ی علوم اجتماعی، شماره بیست و هفتم، ص ۱۱۲-۸۸.
۱۳. توسلی، غلامعباس (۱۳۷۱)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها («سمت»).
۱۴. جانسون، گلن (۱۳۷۸)، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نشر نی.
۱۵. جلالی، محمود؛ حسین خاکزاد (۱۳۹۱)، جهانی شدن حقوق اسناد تجاری و تأثیر آن بر مسئولیت جزایی ناشی از چک در نظام حقوقی ایران، فصلنامه مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۴۰-۲۳.
۱۶. دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۹۱)، میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۱۷. رابرتسون، رولند (۱۳۸۲)، جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
۱۸. رحمانی فرد، شهرداد (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی حقوق (الگوی ساماندهی مباحث مدرنیته)، تهران: انتشارات دنیای سبز.
۱۹. ریشه، گی (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران:

- مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی تبیان.
۲۰. رنجبریان، امیرحسین و کمالی نژاد، حسن (پاییز و زمستان ۱۳۹۲)، آموزه‌های حقوق دانان بین‌المللی برجسته، فصلنامه مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۴، شماره ۲، ص ۳۷-۵۶.
۲۱. سعید، محمد (۱۳۸۲)، اسلام و حقوق بشر، در کتاب حقوق بشر و حقوق بشردوستانه: کنکاشی برای جهانی ساختن، گردآوری دانیل وارنر، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۲. سلیمی، حسین (۱۳۸۰)، جهانی شدن: مصداق‌ها و برداشت‌ها، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره دهم، ص ۷۵-۹۷.
۲۳. صانعی، پرویز (۱۳۴۷)، حقوق و اجتماع: در رابطه حقوق با عوامل اجتماعی و روانی، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. صانعی، پرویز (۱۳۸۱)، حقوق و اجتماع: رابطه حقوق با عوامل اجتماعی و روانی، تهران: انتشارات طرح نو.
۲۵. عبدی، عباس (۱۳۷۱)، مباحثی در جامعه‌شناسی حقوقی ایران: مطالعه‌ای پیرامون عوامل مؤثر بر تضاد واقعیت و حقوق در ایران، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲۶. علیزاده، عبدالرضا (۱۳۸۷)، مبانی رویکرد اجتماعی به حقوق؛ جستاری در نظریه‌های جامعه‌شناسی حقوق و بنیادهای حقوق ایران، تهران: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها («سمت»).
۲۷. علمداری، کاظم (۱۳۸۱)، بحران جهانی و نقدی بر نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها و نظریه‌ی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران: نشر توسعه.
۲۸. فال، ابراهیم (۱۳۸۲)، جهانی بودن و نسبی بودن حقوق بشر از دیدگاه کنفرانس جهانی، در کتاب حقوق بشر و حقوق بشردوستانه: کنکاشی برای جهانی ساختن، گردآوری دانیل وارنر، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۹. فرانکل، جوزف (۱۳۷۰)، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳۰. فوکو، میشل (۱۳۷۸)، مراقبت و تنبیه: تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
۳۱. فی، برایان (۱۳۸۴)، فلسفه‌ی امروزی علوم اجتماعی؛ نگرش چندفرهنگی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح نو.
۳۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۵۲)، فلسفه حقوق، جلد اول: تعریف حقوق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۳۳. کوزر، لیوئیس (۱۳۷۲)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
۳۴. کی‌نیا، مهدی (۱۳۴۸)، کلیات مقدماتی حقوق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۵. گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.
۳۶. گوروپچ، ژرژ و دیگران (۱۳۷۱)، حقوق و جامعه‌شناسی، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات سروش.
۳۷. گوروپچ، ژرژ (۱۳۵۲)، درآمدی به جامعه‌شناسی حقوقی، ترجمه حسن حبیبی، تهران، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
۳۸. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
۳۹. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹)، جهان رهاشده: گفتارهایی درباره یکپارچگی جهانی، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: انتشارات علم و ادب.
۴۰. لوکلر، ژرار (۱۳۸۴)، جهانی شدن فرهنگی: آزمون برای تمدن‌ها، ترجمه سعید کامران، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۴۱. لوی برول، هانری (۱۳۷۰)، جامعه‌شناسی حقوق، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۲. مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۷)، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴۳. ملک محمدی نوری، حمیدرضا (۱۳۸۰)، درآمدی بر حقوق بین‌الملل، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
۴۴. میلر، پیتر (۱۳۸۴)، سوژه، استیلا و قدرت در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
۴۵. ناندا، ود پی (۱۳۸۲)، آئین هندو و حقوق بشر، در کتاب حقوق بشر و حقوق بشردوستانه: کنکاشی برای جهانی ساختن، گردآوری دانیل وارنر، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۴۶. واترز، مالکوم (۱۳۷۹)، جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.
۴۷. هابرماس، یورگن (۱۳۸۰)، جهانی شدن و آینده‌ی دموکراسی: منظومه پساملی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
۴۸. هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، یورگن هابرماس؛ نقد در حوزه عمومی: مجادلات فلسفی هابرماس با پوپری‌ها، گادامر، لومان، لیوتار، دریدا و دیگران، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

(ب) خارجی

49. Barney, Darin (2004), *The Network Society*, United Kingdom and United States of America, Polity Press.
50. Beck, Ulrich (1999), *World Risk Society*, United Kingdom and United States of America, Polity Press.
51. Beck, Ulrich (2000), *What is Globalization?* Translated by Patrick Camiller, United Kingdom and United States of America, Polity Press.
52. Borgatta, Edgar F; Montgomery, Rhonda J. V (2000), *Encyclopedia of Sociology*, Volume one, Second Edition, Detroit, San Francisco, London and New York, Macmillan Reference USA.
53. Cavanagh, Allison (2007), *Sociology in the Age of the Internet*, in: *Sociology and Social Change*, Series Editors: Alan Warde and Nick Crossley, London and New York, Mc Graw-Hill Education and Open University Press.
54. Cohen, Robin; Paul Kennedy (2000), *Global Sociology*, London, Macmillan Press.
55. During, Simon (2005), *Cultural Studies: A Critical Introduction*, London and New York, Routledge.
56. Flichy, Patrice (2007), *The Internet Imaginaire*, Translated by: Liz Carey Libberecht, London, Cambridge, Massachusetts, The MIT Press.
57. Freedman, Des (2007), *Internet Transformations: "Old" Media Resilience in the "New Media" Revolution*, in: *Media and Cultural Theory*, Edited by: James Curran and David Morley, London and New York, Routledge.
58. Gannon, Martin J (2008), *Paradoxes of Culture and Globalization*, Los Angeles, London, New Delhi, Singapore, SAGE Publications.
59. Giddens, Anthony (1995), «Living in a Post-Traditional Society», in: Ulrich Beck, Anthony Giddens and Scott Lash, *Reflexive Modernization: Politics, Tradition, and Aesthetics in the Modern Social Order*, Polity Press in association with Blackwell Publishers.
60. Hall, Stuart (1996), «The Question of Cultural Identity», in: Stuart Hall, David Held and Tony Mc Grew; *Modernity and its Futures: Understanding Modern Societies, An Introduction*, Polity Press in association with Blackwell Publishers.
61. Held, David; Anthony Mc Grew (2002), *Globalization / Anti - Globalization*, United Kingdom and United States of America, Polity Press in association with Blackwell Publishers.
62. Held, David; Mathias Koenig-Archibugi (Editors) (2003), *Taming Globalization: Frontiers of Governance*, By: Mathias Koenig-Archibugi; Robert Hunter Wade, Joseph E. Stiglitz, Robert E. Goodin, John Gerard Ruggie, Robert O. Keohane and David Held, United Kingdom and United States of America, Polity Press in association with Blackwell Publishers.
63. Inglis, David (2005), *Culture and Everyday Life*, in: *The New Sociology*, Series Editor: Anthony Elliott, London and New York, Routledge.
64. Lechner, Frank J; John Boli (Editors) (2003), *The Globalization Reader*, United Kingdom and United States of America, Blackwell Publishing.
65. Niezen, Ronald (2004), *A World Beyond Difference: Cultural Identity in the Age of Globalization*, London, Blackwell Publishing.
66. Parish, Jane; Martin Parker (2001), *The Age of Anxiety: Conspiracy Theory and*

-
- Human Sciences, United Kingdom and United States of America, Blackwell Publishers.
67. Perrons, Diane; (2004), *Globalization and Social Change: People and Places in a Divided World*, London and New York, Routledge.
 68. Rantanen, Terhi; (2006), *The Media and Globalization*, London, Thousand Oaks, New Delhi, SAGE Publications.
 69. Schaefer, Richard; (2005), *Sociology*, London, Montreal, New Delhi and New York, Mc Graw-Hill.
 70. Scott, John (Editor); (2006), *Sociology: The Key Concepts*, London and New York, Routledge.